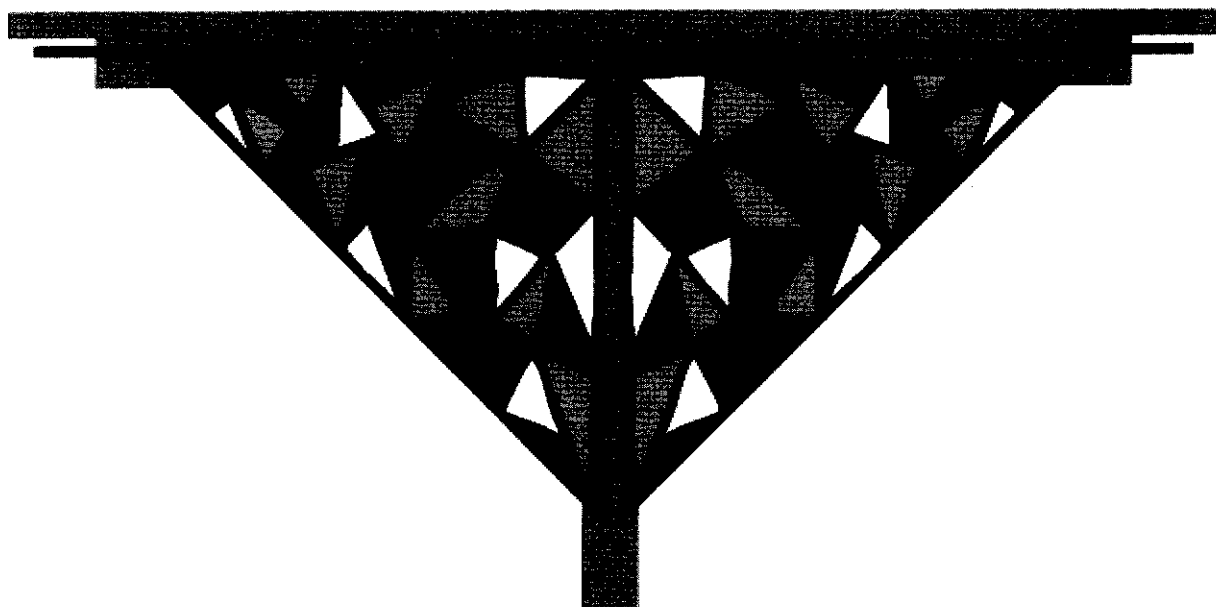


جنبش‌های ایرانی

در اوایل عهد عباسیان

دکتر حسین مفتخری
عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم



نظام جدید، اشراف ایرانی عناصری برجسته محسوب شده و امتیازهای قابل توجهی خصوصاً در بخش اداری و دیوانی کسب کردند. «با اوضاع و شرایط موجود دیگر جای هیچ گونه تردیدی نبود که از این پس باید ایرانیان به عنوان شرکای متساوی الحقوق دولت شناخته شوند و این امر فقط هنگامی امکان پذیر بود که دیگر «ملیت» ملاک تشخیص نباشد.»^۱ از همین رو در صد سال اوگ خلافت عباسی که دوره طلایی خلافت ایشان به شمار می‌رفت اغلب وزرا و دیوانیان ایرانی بودند و اصول کشورداری عباسیان تا حد زیادی متخذ از سلسله ساسانیان بود. به همین دلیل بود که در وضعیت جدید به ندرت حرکتی جدی و گسترده از سوی اشرافیت ایرانی علیه نظام نوین به مرحله اجرا درآمد، حتی در بعضی موارد حضور ایشان در سرکوب قیام‌های ضدعباسی را نیز شاهد هستیم^۲، اما در مقابل،

با سقوط بنی امیه، عباسیان به هدف خود که تصرف خلافت بود نایل آمدند. اما پیروزی ایشان چه دستاوردی برای هر یک از جریان‌های شرکت‌کننده در قیام، از جمله ایرانیان داشت؟ یکی از نتایج قدرت‌گیری عباسیان خاموش شدن اختلاف‌های قبیله‌ای اعراب بود که در خراسان و سایر نقاط مستقر بودند. با سقوط بنی امیه سلطه قبایل عرب در ایران به تدریج از میان رفت و به مرور ایام در جامعه ایرانی مستحیل شدند. به همین نسبت مسئله «موالی» نیز کم رنگ شد و بر نقش و قدرت «دهقانان» و اشراف و حکام محلی که تحت فشار و سلطه حقارت‌آمیز بنی امیه قرار داشتند، افزوده شد. با قتل ابومسلم، بخش نظامی جنبش عباسی که بیشتر خراسانیان را شامل می‌شد، به خدمت عباسیان درآمد. هم چنین عباسیان تعادلی نسبی در جایگاه اشرافیت عرب و ایرانی ایجاد کردند به نحوی که در

روستاییان، رعایا و فرودستان شهری که بیشترین عناصر تشکیل دهنده نهضت عباسی بودند حاصل مهمی از تغییر خلافت - به دست نیاوردند و خیلی زود متوجه شدند که نظام جدید، نظامی نیست که به خواسته های آن ها توجهی نشان دهد. این گروه اجتماعی مهم ترین بخشی بودند که شورش های اوایل عهد عباسی را در خراسان، سیستان و داخل ایران دامن زدند و کانون های مساعدی برای رشد جنبش های بومسلمیه، خوارج و علویان در ایران فراهم آوردند. در حقیقت زمینه های اجتماعی بروز چنین شورش هایی را باید در سرخوردگی و یأس این قشر اجتماعی جست و جو کرد که تبلیغات عباسیان ابتدا آن ها را به شرکت گسترده در قیام واداشته بود ولی اینک به خواست های خود دست نیافته بودند. عباسیان همان شکل و محتوای قبلی خلافت را تجدید کردند و به یک نظام اشرافی سلطنتی متأثر از آیین حکومت داری ایران باستان مبدل شدند، به گونه ای که پاره ای مورخین، عباسیان را «مستعجم» نامیدند.

همان گونه که عنوان شد در اوایل عهد عباسی شورش ها و قیام هایی، به خصوص در شرق ایران، برپا شد که گرچه در پاره ای موارد تشخیص دقیق ماهیت عقیدتی آن ها مشکل است اما در مجموع می توان آن ها را در سه گروه قیام های علویان، خوارج، و بومسلمیه متمایز ساخت. در این جا به اختصار به شرح این قیام ها می پردازیم.

۱ - تحریکات علویان و حامیانشان

با قدرت یافتن عباسیان، به زودی علویان از صحنه کنار زده شدند و هوادارانشان دریافتند که تلاش هایشان برای ایجاد نظامی نو برپایه اعتقادات علوی، عملاً با شکست مواجه شده است. ^۳ قیام شریک بن شیخ مهری در بخارا به سال ۱۳۳ هـ که «مرابومسلم را مخالف شد و به آل ابوطالب دعوت کرد و مردم بسیار گرد کرد»^۴ بارزترین عکس العمل این جناح بود که به گفته طبری ۳۰۰۰۰ نفر در آن شرکت جستند.^۵ وی می گفت «ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی باید. فرزندان پیغمبر باید که خلیفه پیغامبر بود.»^۶ مع هذا در این عهد کانون های مبارزاتی خاندان علوی به مدینه و مکه و عراق منتقل شد و در صد ساله اول خلافت عباسی قیام های پی در پی علویان خواب از چشمان خلافت ربود. در نتیجه همین قیام ها بود که برای اولین بار حکومت های شیعی ادرسیان در شمال آفریقا (۳۷۵ - ۱۷۲ هـ) و علویان در طبرستان (۳۱۶ - ۲۵۰ هـ) شکل گرفت. هر چند بنابه دلایلی در اوایل عهد عباسی از شدت مبارزات شیعیان در خراسان و شرق ایران کاسته شد، اما اطلاعاتی

در دست است که

حکایت از نفوذ

هواداران علوی در آن

مناطق دارد. از جمله

«ابوعون» عامل خلیفه منصور در

خراسان، از این که می دید خراسانیان در

انتظار خروج محمدبن عبدالله (نفس الزکیه)

علوی هستند بیم ناک بود. هم چنین در سال ۱۴۰

هـ نیز گروهی از سرداران سپاه عباسی در خراسان را

بازداشت کردند. جرم آن ها این بود که به سوی فرزندان

علی (ع) دعوت می کردند. حتی خاندان علوی در بعضی

روستاهای خراسان شیعیانی داشتند که زکات اموال خویش را با

تحفه هایی از دیارشان برای آن ها - می فرستادند. علاوه بر این ها

دعوت «عبدالله بن اشتر علوی»، از نوادگان امام حسن (ع) در سیستان

و سند در سال ۱۵۱ هـ و قیام «محمدبن قاسم علوی»، از نوادگان

امام حسین (ع) در خراسان در سال ۲۱۹ هـ و از همه مهم تر ابراز

محبت گسترده مردم خراسان به حضور امام رضا (ع) در آن سامان،

حکایت از وجود توده ها و جریان های طرف دار علویان در این مناطق

دارد. اما این موضوع که با قدرت گیری عباسیان و اشراف ایرانی

نوعی استحاله مذهبی در گرایش به تسنن، خصوصاً در شرق ایران،

پدید آمد و حکومت های محلی نظیر طاهریان و سامانیان و به دنبال

ایشان بسیاری از مردم، به سوی مذهب رسمی اهل سنت متمایل

شدند، حاکی از این است که ژرفای اعتقادی تشیع در این سامان،

سطحی و بیشتر از نوع سیاسی یا به واسطه علاقه به خاندان پیامبر

بوده است.

۲ - تکاپوی خوارج در شرق ایران

با استقرار و تثبیت خلافت عباسیان تغییر چندانی در نوع و شیوه

برخورد خوارج نسبت به حاکمیت جدید ظاهر نشد و مبارزات این

جریان سیاسی - مذهبی با شدت و حدت قبلی ادامه یافت. اما نسبت

به دوره اموی از وسعت و گستره قیام های خوارج تا حدودی کاسته

شد، که یکی از دلایل آن کم رنگ شدن مسئله موالی بود که در

تغییرات جدید به بخشی از خواسته های خود رسیده بودند و انگیزه

برای حضور آن ها در صفوف خوارج کاهش یافته بود.

مدت مدیدی پس از آن که خوارج در دیگر نقاط ضعیف و از

صحنه رقابت های نظامی - سیاسی خارج شدند، توانستند در نواحی

شرقی ایران تشکیلات خود را مستحکم نگاه دارند و از نیروهای

محلی هواداران فراوانی گرد آورند. در دوره عباسیان حرکت خوارج

بیشتر در سیستان و حواشی آن متمرکز شد و به خصوص در مراکز

غیر شهری از قدرت شایان توجهی برخوردار بودند. «تاریخ سیستان»

در چندین

موضوع به

صراحت تأکید

می کند که خوارج در

روستاها و در سواد (حومه)

سیستان غلبه داشتند و به همین دلیل

درآمد و عایدات خلافت عباسی از خراج

و مالیات روستاها دچار نقصان می شد.^۷

زیاده ستانی محصلان مالیاتی و تنفر مردم بومی از

حکام خلیفه - که این منصب را بیشتر به عنوان محل

کسب درآمد تصور می کردند - نقش مهمی در رشد و گسترش

قیام های خارجی در این زمان داشت، به خصوص که خوارج،

روستاییان را به عدم پرداخت خراج و مالیات تحریک می کردند.

بنابراین، خوارج به تدریج به سخن گویان داعیه های اجتماعی مردم

این مناطق بدل شدند و با مسائل مبتلا به اجتماعی آن دیار گره

خوردند.

حرارت و تعصبی که اولین خوارج داشتند، اگرچه به طور کامل

ناپدید نشد، اما در این زمان از شدت آن تا حدودی کاسته شده و

اعتراض علیه سیاست های ظالمانه اقتصادی و تجمع ثروت توسط

عمال خلافت، جای آن را گرفته بود. قتل بسیاری از حکام و عمال

مالیاتی سیستان توسط خوارج در همین راستا صورت می گرفت.

استفاده خوارج از نارضایتی های اجتماعی، یکی از دلایلی بود که

ایشان توانستند تا دو قرن بعد نیز در سیستان دوام آورده و شمار زیادی

از بومیان محلی و حتی اعراب ساکن آن جا را به سوی خود جذب

کنند. اوج تحرکات خوارج در این دوره مربوط به قیام «حمزه آذرک»

(از ۱۷۹ تا ۲۱۳ هـ) است. او نزدیک به ۳۰ سال خواب از چشمان

خلفای بغداد به خصوص هارون الرشید ریود و نیروهای خلیفه

هیچ گاه نتوانستند وی را به طور کامل شکست دهند. تا آن جا که

«علی بن عیسی» عامل هارون در خراسان برای وی نوشت:

«مردی از خوارج سیستان برخاستست و به خراسان و کرمان

تاختن ها همی کند و همه عمال این سه ناحیت را بکشست و دخل

برخاستست و یک درم و یک حبه از خراسان و سیستان و کرمان

به دست نمی آید.»^۸ هم او بود که «مردمان سواد سیستان را همه

بخواند و بگفت یک درم خراج و مال بیش (دیگر) به سلطان مدهید،

چون شما را نگاه نتواند داشت، و من از شما هیچ نخواهم و نستانم

که من بر یک جای نخواهم نشست.»^۹ او اواخر قرن دوم هجری که

نقطه اوج قیام حمزه آذرک محسوب می شود، خوارج به بزرگ ترین

خطر برای بسط قدرت عباسیان در شرق ایران بدل شده بودند تا جایی

که یکی از رجال سیستان، امیری کردن در سیستان را حرب خوارج

می دانست، نه فقط ادای خطبه و نماز.^{۱۰}

به هر حال با وجود سه قرن فعالیت های نظامی، سیاسی و مذهبی

خوارج که

توانسته بود

گروه هایی از ایرانیان را

تحت تأثیر تبلیغات خود قرار

دهد، بخش اعظم مردم ایران با

دنیای نظامی و مذهبی خوارج بیگانه

ماندند. بدین لحاظ پس از یک دوره

فعالیت های شدید، در اواخر قرن سوم هجری

و با ظهور یعقوب لیث در سیستان، ضعف تدریجی

خوارج را تا محور تدریجی آن ها در صحنه نظامی و سیاسی

ایران فراگرفت. در یک تحلیل نهایی زوال و عدم موفقیت ایشان

را در جذب هر چه بیشتر هواداران ایرانی می توان معلول عواملی

چون: عدم انعطاف سیاسی، فراگیر نبودن مخاطبان به واسطه

سخت گیری های شدید و خشونت های مفرط، فقدان یک کانون

مرکزی برای هدایت حرکت، تقدم بازوی نظامی بر بازوی فکری و

نیز ناتوانی در تطبیق کامل با اوضاع فرهنگی جامعه ایرانی دانست.

عوامل یادشده و نیز نداشتن طرح و برنامه مشخص برای اداره امور

جامعه موجب شد که ایشان آرام آرام از صحنه نظامی - سیاسی کنار

روند. با این حال مهم ترین نتیجه و دستاورد آن ها برای ایران و

ایرانیان انتشار اسلام در نواحی جنوب و جنوب شرقی ایران بود.

۳ - «بومسلمیه» یا خون خواهان ابومسلم

دسته سوم از جنبش های اوایل عهدعباسی در ایران - به خصوص

خراسان و ماوراءالنهر - که تحت عنوان «بومسلمیه» یا خون خواهان

ابومسلم از آن ها یاد می شود، عبارتند از قیام های «سنباد» در

سال ۱۳۷ هـ، «اسحاق ترک» در سال ۱۳۷ تا ۱۴۰ هـ، «راوندیان

خراسانی» در سال ۱۴۱ هـ، «استاد سپس» در سال ۱۵۰ هـ، و

«المقنع» در سال ۱۶۱ هـ.

گرچه هر یک از این قیام ها انگیزه و هدف خاص خود را داشتند،

اما وجود بعضی ویژگی های مشترک باعث می شود آن ها را در یک

قالب کلی قرار دهیم. طبیعی است که اطلاعات موجود در مورد

خصوصیات این قیام ها از طریق منابعی به دست ما رسیده است که

با خصومت و عناد به این جنبش ها نگریسته اند، پس روایات آن ها

نمی تواند خالی از شبهه و غرض باشد. با توجه به همین منابع، اکثر

این قیام ها در نقاب خون خواهی ابومسلم صورت گرفت و ابومسلم

در نظر ایشان به صورت قهرمانی مقدس و اسطوره ای درآمد. حتی

گروهی به ربوبیت^{۱۱} وی و گروهی به امامت وی و بعد از او به امامت

دخترش قایل بودند.^{۱۲} بیشتر آن ها مرگ او را باور نداشته و در انتظار

ظهورش به سر می بردند.^{۱۳} در مجموع، ماهیت مذهبی این قیام ها

در حاله ای از ابهام قرار دارد. روایات منابع در این مورد را باید با

تأمل پذیرفت. اما به نظر می رسد که ترکیبی از آیین های مرسوم در

شرق ایران و

ماوراءالنهر، از

جمله اعتقادات اسلامی،

زرتشتی، مزدکی، مانوی و

بودایی شالوده فکری آن‌ها را

تشکیل می‌داده است. به بعضی از این

قیام‌ها تفکرات ضداسلامی نسبت داده شده

است.^{۱۴} از جمله در منابع، دعوی پیغمبری و

حتی خدایی کردن استاد سیس و المقنع ثبت شده

است.^{۱۵} اعتقاد به ظهور ناجی و این که ابومسلم نمرده و

روزی باز خواهد گشت تا زمین را پر از عدل و داد کند، شاید از

آیین زرتشتی و یا شیعی اخذ شده باشد. عقیده به تناسخ و حلول

روح فرد در فردی دیگر،^{۱۶} احتمالاً متأثر از آیین‌های هندی-چینی

باشد که در آن نواحی نفوذ داشته‌اند. علی‌رغم این که در برخی موارد

رهبری قیام‌ها در دست افراد برجسته و صاحب‌نام قرار داشت، اما

به طور کلی نمایان‌گر احساسات و تمایلات ضدعباسی رعایا و

بخش‌های فرودست جامعه بود که در ورای آن مسائل و مشکلات

محلی از قبیل درازدستی محصلان مالیاتی و عمال حکومتی نهفته

بود. دقت در تعداد زیاد نفرات شرکت‌کننده در این شورش‌ها که

اغلب از رعایا بودند،^{۱۷} حکایت از گستردگی و نیز جنبه اعتراض

اجتماعی-اقتصادی این قیام‌ها دارد. هرچند دوام و بقای هواداران

بعضی از این جنبش‌ها تا قرون بعدی، دال بر وجود انگیزه‌های

مذهبی نیز هست. برخلاف دوره اموی، طراح اصلی این قیام‌ها

ایرانیان بودند و تعداد آن‌ها نیز بیشتر و گسترده‌تر از قیام‌هایی است

که در عهد اموی در این مناطق بروز کرد. گرچه هیچ‌یک از این

جنبش‌ها نتوانست قسمت عمده‌ای از قلمرو خلافت را برای مدتی

زیاد منتزع کند، اما شدت آن‌ها به حدی بود که دستگاه خلافت ناچار

می‌شد برای سرکوب آن‌ها از بغداد نیروی نظامی به این مناطق گسیل

کند. زمینه‌های استقلال ایران نیز از همین جا رقم خورد.

به سوی استقلال

دوره خلافت هارون (۱۹۳ - ۱۷۰ هـ) عصر طلایی و نقطه اوج

قدرت و شکوفایی عباسیان و اما از سویی سرآغاز تجزیه قلمروشان

محسوب می‌شود. به دلیل شدت اسراف و تبذیری که بر دربار

عباسیان، به خصوص در عصر هارون و مأمون حاکم بود و نیز بودجه

کلانی که صرف سرکوب شورش‌های مختلف می‌شد، هزینه دولت

عباسی روز به روز افزایش می‌یافت. بدین جهت به تدریج برای

جبران کسری درآمد، استان‌ها و به ویژه خراسان را که سیستان نیز

تابع آن بود، به عمالی واگذار می‌کردند که به هر طریق ممکن بیشترین

عایدی را نصیب دربار خلافت کند. یک نمونه شاخص از این افراد

«علی بن عیسی بن ماهان» نام داشت، که طی سال‌های ۱۸۰ تا

۱۹۰ هـ

متصدی

حکومت خراسان و

سیستان شد. در طول

۱۱ سال فرمانروایی نام او برای

مردم ایران یادآور ظلم و ستم و فشار

اقتصادی بود. طبری درباره او

می‌نویسد: «چون علی بن عیسی به خراسان

رفت، با کسان ستم کرد و با آن‌ها سخت گرفت و

مالی گزاف فراهم آورد و از اسب و برده و جامه و مشک

و مال برای هارون هدیه‌ها فرستاد که هرگز نظیر آن دیده نشده

بود.»^{۱۸} جهشیاری درباره وی می‌نویسد: او یک بار ۱۰۰۰ کیسه

ابریشمی به رنگ‌های مختلف محتوی ۱۰۶۰۰۰۰/۰۰۰ در هم برای

رشید فرستاد.^{۱۹} علاوه بر هارون او به همه فرزندان و مردم خاندان و

دبیران و خادمان و سرداران رشید به مقدار رتبه و مرتبتشان هدیه

می‌داد.^{۲۰} وی با نجبا و اشراف خراسان، اعم از عرب و عجم نیز

روشی ناخوشایند و تحقیرآمیز در پیش گرفت و اموال آن‌ها را مصادره

کرد و تعدادی از ایشان را کشت.^{۲۱} هارون از هدایایی که علی بن

عیسی می‌فرستاد بسیار خشنود می‌شد اما خوش حالی او دیری نپایید

زیرا همان گونه که یحیی برمکی به هارون گفته بود، اوضاع خراسان

به حدی وخیم بود که باید پول به آن جا فرستاده می‌شد،^{۲۲} تا چه

رسد به این که این همه مال و ثروت از آن جا خارج شود.

نتیجه اعمال و کردار علی بن عیسی ظهور شورش‌های متعدد

در سیستان و خراسان و نابه‌سامانی این مناطق بود. شکایات فراوان

از روش ناپسند علی بن عیسی و هم چنین عدم توانایی او در سرکوبی

قیام حمزه آذرک و رافع بن لیث، هارون را واداشت تا در سال

۱۹۱ هـ علی بن عیسی را از حکومت خراسان عزل کند و در سال

۱۹۳ خود شخصاً فرماندهی سپاهیان را برای سرکوبی این دو قیام

بر عهده گیرد و راهی ایران شود، اما کار او سرانجامی نیافت و از

دنیا رفت. بامرگ هارون و درگیری فرزندان او امین و مأمون بر سر

جانشینی، اوضاع در شرق ایران باز هم آشفته‌تر شد. در سیستان،

عدم توانایی عمال حکومت عباسی در سرکوب خوارج موجب

پیدایش و قدرت‌گیری نیروهای بومی جدیدی به نام مطوعه و عیاران

گشت که خود جهت مقابله با خوارج برخاسته بودند. خراسان نیز

ناآرام و آستان حوادثی بزرگ بود. خلافت عباسی در همه نقاط قلمرو

خود از غرب تا شرق دچار مشکلات عدیده داخلی و خارجی شده

بود. گسترش بیش از اندازه امپراتوری و مسائل خاص هر منطقه

آن، خلفای عباسی را متوجه کرد که ادامه شیوه سابق در اداره امور

جامعه ممکن نیست. اینک دستگاه خلافت دریافته بود که روش‌های

قبلی اعزام نیرو و از بغداد برای سرکوب شورش‌ها مؤثر نیست. تقسیم

امپراتوری عباسی به دو ناحیه، فرمانروایی مأمون بر ممالک شرقی و

هم چنین
اصلاحات
اجتماعی - اقتصادی
او در این مناطق، در
راستای خاموش کردن و
فرونشانیدن احساسات برآشفته
مردمی بود که در این شورش ها حضوری
فعال داشتند. درگیری های داخلی خاندان
عباسی بین امین و مأمون و بالاخره ناخشنودی
اشرافیت عرب از قدرت یافتن پاره ای اشراف ایرانی، و
عواملی دیگر، خلیفه مأمون را مجبور کرد که مرکز حکومت
خود را به بغداد منتقل کند. اما از یک سو اهمیت سیاسی -
اقتصادی ایران و به خصوص منطقه خراسان برای خلافت عباسی
امری حیاتی بود و از سوی دیگر استمرار شیوه پیشین در اعزام
فرمان رویانی غیربومی که تنها هدفشان عملی ساختن خواسته های
بغداد بود، غیرممکن می نمود. ناتوانی حکومت مرکزی بغداد در
تسلط فراگیر بر بخش های مختلف امپراتوری و نیز احتیاج مبرم دربار
و دیوان عباسی به کسب ثروت، زمینه مساعدی برای پیدایش
حکومت های شبه مستقل در نقاط مختلف و از جمله در خراسان
بود. در واقع شرایط اجتماعی - سیاسی ایران پس از دو قرن سلطه و
سیادت اعراب، خلافت عباسی را در انتخاب خاندان طاهری به
عنوان حاکمان سرزمین های شرقی، ناچار ساخت. در این عصر از
نظر عباسیان هیچ کس بهتر از طاهریان نمی توانست در خراسان به
تنظیم امور پردازد. زیرا ایشان از حکام بومی و محلی منطقه بودند
و در اداره این سرزمین پهناور بهتر از هر نیرویی می توانستند موفق
باشند. در واقع طاهریان و عباسیان یک رابطه انتفاعی دوجانبه برپا
می کنند که ضمن آن طاهریان حکومت موروثی خود را در خراسان
حفظ می کنند و سهمی از درآمد را هم به عباسیان می دهند. به عبارت
دیگر خراسان و شرق خلافت بصورت «اقطاع» به آن ها داده شده
بود که در مقابل، هر ساله مالیات مشخصی را به دربار عباسیان
پردازند. گرچه طاهریان به لحاظ سیاسی و به خصوص مذهبی - از
جمله سخت گیری نسبت به علویان و خوارج - هم سو با خلافت
عباسی گام بر می داشتند - و اصولاً از دلایل پیدایش آن ها، یکی نیز
همین مسئله بود - اما در امور داخلی مستقل بودند و در ادامه همین
روند بود که زمره استقلال کامل ایران از تسلط اعراب قوی تر
به گوش رسید.

پی نوشت:

۱. اشپولر، باز تولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، جلد اول، ترجمه جواد فلاطوری، تهران علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش، ص ۷۵.
۲. برای نمونه هم کاری بخارا خوات با سپاهیان ابومسلم در سرکوبی قیام شیعیان

بخارا، نک.

نرشخی، ابوبکر: تاریخ

بخارا، ترجمه ابونصر احمدین

محمد، تصحیح مدرس رضوی،

چاپ دوم، تهران، توس، ۱۳۶۳ ش،

ص ۸۷.

۳. با تثبیت پایه های قدرت عباسیان، ایشان از علویان

کناره گرفته، حتی به تعقیب و آزارشان پرداختند و چنین

توجیه کردند که خلافت از طریق عباس، عموی پیامبر(ص) به

خاندان او منتقل شده است.

۴. گردیزی، ابوسعید عبدالحی: زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، تصحیح

عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۶۸.

۵. طبری، محمدبن جریر: تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، جلد ۴،

بیروت، عزالدین، ۱۹۸۷، وقایع سال ۱۳۵ هـ، ص ۲۳۰.

۶. تاریخ بخارا، ص ۸۶.

۷. مؤلف گم نام: تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپ دوم،

تهران، پدیده، ۱۳۶۶ ش، صص ۱۶۱، ۱۵۸، ۲۷.

۸ و ۹. همان، ص ۱۶۰.

۱۰. همان، ص ۱۹۲.

۱۱. مؤلف گم نام: مجمل التواریخ والقصص، به اهتمام ملک الشعراء بهار، چاپ

دوم، تهران کلاله خاور، بی تا، ص ۳۲۹.

۱۲. مسعودی، ابی الحسن: مروج الذهب و معادن الجواهر، جلد ۳، تصحیح مفید

محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۶ م، ص ۳۵.

۱۳. مروج الذهب، همان جا + ابن ندیم: الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد،

چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش، ص ۶۱۵.

۱۴. به نوشته نظام الملک، «سنباد» عزم رفتن به کعبه و انهدام آن را داشت.

نظام الملک طوسی: سیاست نامه (سیرالملوک)، به اهتمام جعفر شعار، چاپ

سوم، تهران، جیبی، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۵۰.

۱۵. زین الاخبار، صص ۸-۲۷۶.

۱۶. در مورد اعتقاد راوندیه به تناسخ نک تاریخ طبری، وقایع سال ۱۴۱ هـ،

جلد ۴، ص ۲۵۴ + مجمل التواریخ والقصص ص ۳۲۹ و در مورد اعتقاد المقنع به

تناسخ نک به تاریخ بخارا، ص ۹۱ + زین الاخبار، ص ۲۷۸.

۱۷. مؤلف گم نام: حدود العالم من المشرق الی المغرب، به اهتمام دکتر منوچهر

سنوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۱۴ - الفهرست، ص ۶۱۶ + تاریخ

بخارا، ص ۸۹ تا ۱۰۴.

۱۸. تاریخ طبری، وقایع سال ۱۸۹ هـ، ج ۴، ص ۴۸۳.

۱۹. جهشیاری، ابی عبدالله: کتاب الوزراء و الكتاب، تحقیق حسن الزین، بیروت

دارالفکر الحدیث، ۱۹۸۸ م، ص ۱۶۲.

۲۰. تاریخ طبری، وقایع سال ۱۸۹ هـ، جلد ۴، ص ۴۸۳.

۲۱. همان جا + الوزراء و الكتاب، ص ۱۶۲.

۲۲. همان جا.